

فصلنامه علمی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره پنجاه و چهارم، پاییز ۱۳۹۸: ۱-۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۵/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۲۵

نوع مقاله: پژوهشی

تأملی در مفهوم «مقتضای حال» و گستره آن در علم معانی

قاسم بستانی*

کامله بوعدار**

چکیده

این مقاله، تأملی در مفهوم مقتضای حال در علم معانی، تبیین گستره آن نزد بلاغیون متقدم و بررسی نظرهای بلاغت‌پژوهان جدید درباره گسترده‌گی یا محدودیت مفهوم حال است. هدف از این بررسی، پرداختن به پرسش‌هایی است که ضمن ایجاد زمینه تعامل میان اندیشه‌های زبان‌شناختی بلاغیون متقدم و جدید در توجه به عناصر فرامتنی، رویکرد متفاوت علم معانی را در پرداختن به این عناصر مورد توجه قرار می‌دهد؛ پرسش‌هایی مانند اینکه «حال» در علم معانی شامل چه عناصری است و آیا امکان مقایسه میان «مقتضای حال» و رویکردهای کاربردشناختی در زبان وجود دارد؟ روش این پژوهش توصیفی-تحلیلی است و پس از بیان نظرهای بلاغیون متقدم و جدید درباره مقتضای حال به این نتیجه می‌رسد که رویکرد متفاوت بلاغیون در توجه به عناصر فرامتنی سخن، به دو دلیل توجه به حال پیش از ایراد سخن و کارکرد بلاغی و زیباشناسی آن در علم معانی است.

واژه‌های کلیدی: علم معانی، حال، مقتضای حال و بلاغت، عناصر فرامتنی.

* نویسنده مسئول: دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه شهید چمران اهواز، ایران

gbostanee@yahoo.com

K.boezar@yahoo.com

** کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث، دانشگاه شهید چمران اهواز، ایران



مقدمه

با رشد و گسترش رویکردهای کاربردشناختی در زبان، بررسی‌های قابل توجهی در بازخوانی رویکردهای متناظر در منابع متقدم اسلامی شکل گرفت. از جمله این رویکردها، مفهوم مقتضای حال در علم معانی است که به عنوان موضوع عمده این علم، در مقایسه با زبان‌شناسی نقش‌گرا و بافت موقعیتی در معناشناسی بررسی شد و پرسش‌هایی درباره گستره این مفهوم و محدودیت عناصر آن در مقایسه با بافت را مطرح ساخت. پرسش‌هایی مانند:

- «حال» در علم معانی شامل چه عناصری است؟
 - آیا این مفهوم تنها مخاطب و سطح آگاهی او را در برمی‌گیرد؟
 - متقدمان علم بلاغت چه گستره‌ای برای «حال» در نظر گرفته‌اند؟
 - آیا امکان مقایسه میان «مقتضای حال» و رویکردهای کاربردشناختی در زبان وجود دارد؟
 - چه تفاوتی میان رویکرد بلاغیون و زبان‌شناسان درباره ویژگی‌های خاص موقعیت کاربرد کلام وجود دارد؟
- پرداختن به این پرسش‌ها از این جهت اهمیت دارد که با طرح نظریه‌های علمای اسلامی و بازخوانی آنها در فضای پژوهش‌ها و پرسش‌های کنونی، زمینه تعامل آنها با مطالعات جدید فراهم می‌آید و از درون این بررسی‌ها می‌توان نگاه کاربردی‌تری به این نظریه‌ها داشت.
- برخی در مطالعات خود در پاسخ به این پرسش‌ها، رأی به محدودیت مقتضای حال به اطلاعات مخاطب داده و برآنند که از نظر علمای بلاغت، گویی عوامل دیگر حاکم بر متن، تأثیری در شیوه بیان ندارد و یا در جریان ارتباط تنها برای پدیدآورنده، نقش مؤثر قائل بوده‌اند. عده‌ای دیگر نیز بر اساس سخن بلاغیون، «حال» را برابر موقعیت یا آنچه در اصطلاح زبان‌شناسان «بافت» نامیده می‌شود، قرار داده‌اند.
- درباره این موضوع، مقاله‌هایی همچون «علم معانی و دستور نقش‌گرای هلیدی» از

فاطمه صالحی، «جایگاه رعایت مقتضای حال و مخاطب در نظریه‌های ادبی سنتی و نوین» از اکبر صیادکوه، «هرمنوتیک، معانی و بیان، سخن‌کاوی» از پروانه فخام‌زاده، «بلاغت مخاطب و گفت‌وگوی با متن» از تقی پورنامداریان، «حال و مقام در دانش بلاغت» از حجت رسولی و «بازنگری مبانی علم معانی و نقد برداشت‌های رایج آن» از محمدرضا امینی و «مروری بر مقتضای حال» از حمید طاهری تدوین شده است.

هدف این نوشتار، نشان دادن ظرفیت مقتضای حال در علم معانی در فراگرفتن تمامی عناصر فرامتنی بر اساس سخنان بلاغیون متقدم و همچنین تبیین رویکرد متفاوت علم معانی در پرداختن به این عناصر و دلایل برداشت رایج از محدودیت مقتضای حال به دانایی مخاطب است.

علم معانی

در تعریف سنتی علم معانی آمده است: «علم معانی، اصول و قواعدی است که با آنها کیفیت مطابقت سخن با مقتضای حال شناخته می‌شود، تا سخن بر وفق غرضی که برای آن بنا نهاده می‌شود، باشد» (هاشمی، ۱۴۱۴: ۳۶). برخی نیز در تعریفی کوتاه، آن را «دانش حال‌های سخن» (کزازی، ۱۳۶۸: ۲۶) تعریف کرده‌اند. به این معنا که در این دانش، دگرگونی‌هایی را که به بایستگی حال در سخن پدید می‌آید، می‌کاویم (همان). چنان که در این تعاریف مشاهده می‌شود، موضوع عمده در علم معانی، مقتضای حال و مقام است.

موضوع علم معانی

نقطه‌ای که علم معانی را با پژوهش‌های جدید زبان‌شناسی پیوند می‌دهد، آن است که موضوع علم معانی، الفاظ از حیث افاده معانی ثانوی است که همان معانی مقصود متکلم است، در آن هنگام که سخن خود را مشتمل بر نکات و خصوصیتی می‌سازد تا مطابق و بایسته با حال سخن باشد (هاشمی، ۱۴۱۴: ۳۹). توضیح آنکه کلامی که محل توجه بلاغیون باشد، همواره دو معنی در بردارد: یکی معنی لغوی که کلام از حیث لفظ و ترکیب به حسب وضع بر آن دلالت دارد و دیگری معنایی است که متکلم در نظر گرفته و کلام را به دلیل افاده آن معنی بر لطائف و خصوصیتی که مطابق با مقتضای

حال باشد، مشتمل می‌گرداند. این معنی را نظر به اینکه مدلول کلام در مرتبه ثانی است، معنی دوم گویند. مثلاً هرگاه متکلم بلیغ در حال انکار مخاطب یا شک او، نسبت به «قیام زید» گوید: «ان زیداً قائم»، قطعاً غرضش از القای این سخن، رد انکار مخاطب یا دفع شک از او است و از همین جهت، کلام را با قید تأکید که مقتضای حال انکار یا شک است می‌آورد. چنان که ملاحظه می‌شود از کلام مزبور، دو معنی بیرون می‌آید: معنی اولش، ثبوت قیام برای «زید» است که از حاق لفظ فهمیده می‌شود و معنی دومش، همان رد انکار و دفع شک است که متکلم قصد کرده و این معنی از قید تأکید که مقتضای مقام است، مستفاد می‌گردد (رجایی، ۱۳۷۹: ۱۷).

بر این اساس در دانش معانی، معانی اول الفاظ و عبارات، بالإصاله مورد نظر نیست و منظور اصلی و مقصود بالذات، معانی دوم و کاربرد مجازی آنهاست (همان؛ شمیسا، ۱۳۸۷: ۱۰۷). با توجه به آنچه گذشت، هدف علم معانی، شناساندن معانی و کاربردهای ثانوی جملات است که متکلم به مقتضای حال مخاطب بیان کرده است. از این‌رو دانش معانی با کاربردشناسی که با چگونگی کاربرد زبان توسط سخنگویان ارتباط دارد و در یک مفهوم محدود، به چگونگی دستیابی شنونده به معنی مورد نظر سخنگو می‌پردازد (ایچیسون، ۱۳۸۰: ۱۴۹)، دارای افق‌های مشترک است.

در معانی سعی بر آن است تا مخاطب در تعیین معنای مجازی و اغراض ثانوی کلام -با توجه به کاربرد آنها- دچار ابهام نشود و این کار را با دو اصل اساسی انجام می‌دهد: بیان وجوب مطابقت کلام با حال شنوندگان و جایگاهی که سخن در آن ایراد می‌گردد و بیان معانی ضمنی سخن به کمک قرائن (عتیق، ۱۴۱۷: ۲۸).

مطابقت سخن با حال مخاطب

یکی از اصول عمده علم معانی آن است که با هر انسانی به مقدار استعدادش در فهم و بهره‌اش از زبان و ادب سخن گفته شود (همان). این اندرز که گفته می‌شود «کلم الناس علی قدر عقولهم» در دانش معانی ارزش بنیادین دارد. آرمانی است که سخنور به یاری کاربردهای ویژه‌ای که در معانی بررسی می‌شود، می‌خواهد بدان دست یابد (کزازی، ۱۳۶۸: ۲۷).

در کتاب «الصناعتین» در صفت کلام بلیغ به این اصل اساسی نیز اشاره شده است: «و شایسته است که اندازه معانی را بشناسی و بتوانی بین آنها و میزان فهم شنوندگان و

بین حالات، توازن برقرار کنی و برای هر طبقه‌ای، سخنی و برای هر حال، مقامی جدا در نظر بگیری، تا آنجا که اندازه معانی را با اقتضای مقامات و استعداد شنوندگان را برحسب حالات بسنجی» (عسکری، ۱۴۱۹: ۱۳۵).

بیان معانی ضمنی به کمک قرائن

پس از بیان لزوم برقراری توازن میان معانی سخن با حال شنوندگان و جایگاهی که سخن در آن ایراد می‌گردد، در مرحله بعد، علم معانی به کمک قرائن حالیه که در موقعیت ایراد سخن وجود دارد، به استنباط اغراض متکلم از عبارات و جملات می‌پردازد؛ چه آنکه گاه کلام از معنایی که برای آن وضع شده، خارج می‌گردد تا معنایی جدید را برساند که از سیاق کلام دانسته می‌شود و «حال سخن» به آن معنا رهنمون می‌شود (عتیق، ۱۴۱۷: ۳۱). به عبارتی در هر ارتباط کلامی جدی، مخاطب، هنجارگریزی و عدول متکلم را از معنای ظاهری الفاظ و عبارات، معنی‌دار تلقی می‌کند و به کمک قرائن حالیه و دانسته‌های پیشین به استنباط مقصود متکلم می‌پردازد. این نکته‌ای است که به تفصیل در کاربردشناسی مطرح است. از آن جمله نظریه پل گرایس است که به «فرضیه استنباطی» معروف است. او در این نظریه کوشید تا نشان دهد که هر ارتباط یا گفت‌وگویی مبتنی بر همکاری و توافقی ضمنی میان طرفین ارتباط یا گفت‌وگو است. به اعتقاد او، در هر ارتباط سالمی، اصولی از سوی طرفین رعایت می‌شود و اگر بپذیریم در هر ارتباطی، اصل همکاری برقرار است و گوینده نمی‌خواهد مخاطبش، پیام او را تحریف‌شده دریافت کند، تخلف از این اصول معنی‌دار تلقی می‌شود (صلح‌جو، ۱۳۷۷: ۱۶-۱۸) و مخاطب به جست‌وجوی پیام و معنایی غیر از آنچه به وسیله جملات ظاهری ادا شده، می‌پردازد (لطفی‌پور ساعدی، ۱۳۷۱: ۱۹).

علم معانی نیز می‌کوشد احوالی را که سخن به بایستگی آنها دگرگون می‌شود، به مخاطب بشناساند و هنجارگریزی و عدول متکلم را از معانی الفاظ و عبارات به اقتضای آن احوال، برای مخاطب روشن سازد.

بدیهی است این دو اصل از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند و درک معانی اغراض ثانوی کلام، در گرو فهم و پذیرش همزمان هر دو اصل است. نکته مشترکی که در این دو اصل هم‌پوشانی

قابل توجهی با رویکردهای بافت‌گرا و نقش‌گرا در تحلیل زبان دارد، توجه به عناصری چون مطابقت با حال (مقتضای حال) در معنایابی متن است که در ادامه به آنها می‌پردازیم.

اقتضای «حال» و «مقام»

این دو اصطلاح را به طور مشخص سکاکی در قرن هفتم مطرح کرد و از آن پس به عنوان جزء لاینفک تعریف بلاغت درآمد (رسولی، ۱۳۸۷: ۱۱۵)؛ هر چند پیش از وی این مفاهیم در قالب الفاظ و عبارات دیگری در تعریف بلاغت راه یافته بود. برخی بر این باورند که نخستین بار ارسطو در کتاب «فن خطابه»، مفهوم حال را به کار برد و بنیان‌گذاران علم بلاغت، در تعریف بلاغت از ارسطو تأثیر پذیرفتند (همان).

در تعریف حال گفته شده است: «امری که متکلم را وادار می‌سازد بر وجهی مخصوص سخن گوید» (تهانوی، ۱۹۹۶، ج ۲: ۶۱۶) یا «چیزی که متکلم را وادار می‌کند به اینکه با کلامی که به وسیله آن مراد خود را بیان می‌کند، یک خصوصیتی بیاورد، که آن خصوصیت مقتضای حال است» (هاشمی، ۱۴۱۴: ۳۹). چنان که منکر بودن، حالی است که اقتضای تأکید را دارد و تأکید، مقتضای چنین حالی است (تهانوی، ۱۹۹۶، ج ۲: ۶۱۶) و در توضیح حال آمده است: «کلام از لحاظ شأن گوینده و شنونده، موارد و مقامات مختلفی می‌یابد که به اقتضای آن مقامات، اطوار و حالات مختلفی پیدا می‌کند؛ چه آنکه هر موردی مقتضای یک طرز سخن گفتن است. به طور مثال در موقعی باید کلام را با تأکید آورد و در موقع دیگر، بدون تأکید؛ مقامی مقتضای ایجاز سخن است و مقامی دیگر مقتضای تفصیل و اطناب؛ با اشخاص دانشمند و باهوش به نوعی باید تکلم کرد و با مردم نادان و ناآگاه به نوعی دیگر؛ در ترکیب عبارات، جایی سزاوار وصل جملات است و جایی دیگر شایسته فصل. اینگونه مقامات که هر کدام کیفیت خاصی برای سخن اقتضا دارد، احوال خطاب و آن خصوصیات را مقتضای احوال می‌نامند» (رجایی، ۱۳۷۹: ۱۷).

بنابراین با توجه به آنچه درباره حال گفته شد، می‌توان گفت حال، مجموعه‌ای از

ویژگی‌های مخاطب و حالات او از بی‌اطلاعی، انکار، تردید، ذکاوت، غباوت و شرایط وی از ضیق وقت، علاقه و روحیات خاص او و... را در برمی‌گیرد که متکلم بلیغ با لحاظ این خصوصیات، در جهت مؤثر سخن گفتن می‌کوشد.

هر «حالی» می‌طلبد متکلم بر وجهی خاص و متناسب با آن، کلام خود را عرضه کند. این نکته‌ای است که در آثار سنتی بلاغی از آن با نام «مقام» یاد شده است. چنان که پیشتر نیز اشاره شد، در کتاب «الصناعتین» در تبیین صفات سخن بلیغ آمده است: «و شایسته است که اندازه معانی را بشناسی و... برای هر طبقه‌ای، سخنی و برای هر حال، «مقامی» جدا در نظر بگیری» (عسکری، ۱۴۱۹: ۱۳۵). خطیب قزوینی نیز در ادامه تعریفی که از مفهوم بلاغت ارائه می‌دهد، می‌گوید: «مقامات سخن متفاوت است. پس مقام تنکیر با مقام تعریف متفاوت است و مقام تقييد کلام و مقام تقديم با مقام تأخیر و مقام ذکر با مقام حذف و مقام قصر با مقام خلاف آن و مقام فصل با مقام وصل و مقام ایجاز با مقام اطناب و مساوات متفاوت است. و همچنین خطاب قرار دادن فرد باهوش با خطاب قرار دادن فرد کندذهن متفاوت است. و این چنین از ترکیب هر کلمه‌ای با کلمه دیگر، مقامی حاصل می‌شود» (قزوینی، ۲۰۰۰: ۳۲-۳۳).

به بیان دیگر، متکلم بلیغ با در نظر گرفتن شرایطی که در آن واقع شده و «حال» نامیده می‌شود، خصوصیات را مناسب با «حال» در کلام خود لحاظ می‌کند. به عبارتی، بسته به شرایط و حالی که متکلم در آن واقع شده، موقعیت یا وضعیت در ذهن او نقش می‌بندد. این موقعیت یا ویژگی و خصوصیت که کلام باید متناسب با آن شکل بگیرد، «مقام» خوانده می‌شود (رسولی، ۱۳۸۷: ۱۲۰). به طور مثال در مقابل «حال انکار»، «مقام تأکید» به وجود می‌آید.

برخی در تبیین مفهوم «مقام»، آن را نه یک چارچوب و قالب، بلکه جملگی موقعیت متحرک اجتماعی دانسته‌اند که گوینده، شنونده و خود کلام و عناصر دیگری که در ارتباط با عمل تکلم هستند، جزئی از آن به حساب می‌آیند (بلحیب، بی‌تا: ۲-۳).

توجه به «حال» و «مقام» نزد بلاغیون از جمله اصول مهم در بلیغ و مؤثر سخن گفتن به شمار می‌آید. برخی در ارزیابی توجه بلاغیون به این مفاهیم گفته‌اند که بلاغیون

مسلمان، با طرح مسئله مقام، هزار سال پیشتر از زمان خود حرکت کرده‌اند؛ چرا که مسئله «مقام» و «مقال» در عصر جدید از پایه‌های اساسی در تحلیل معنا به شمار می‌آید (حسان، ۱۹۹۴: ۳۳۷). اما باید به این نکته توجه داشت که نگرش بلاغی دانشمندان علم معانی به متن و توجه آنها به حال و مقام، رویکردی زیباشناختی است؛ به این معنا که حال و مقام نزد آنان تا آنجا مورد توجه است که سخن را متصف به وصف بلاغت سازد (صالح، بی‌تا: ۹).

در دهه اخیر با استفاده از روش‌شناسی و آموزه‌های زبان‌شناسی جدید و تعمق در روش‌های تحلیل کلام، پژوهش‌ها و بازنگری‌های نقادانه‌ای در آثار بلاغی سنتی صورت گرفته است و آثار پژوهشی قابل توجهی در تطبیق و مقایسه آرای بلاغت‌شناسان متقدم اسلامی، با نظریه‌های برخی از زبان‌شناسان غربی صورت گرفته است. از جمله موضوعات مورد بازبینی در این بررسی‌ها، تعریف حال، تعیین عناصر و گستره مفهومی آن با توجه به آرای بلاغی سنتی و تطبیق آن با نظریه‌های جدید است که بررسی آن می‌تواند بیانگر گستردگی و شمول نظریه حال و مقام به تمامی عناصر پیش‌زمینه سخن باشد.

بررسی گستره مفهومی حال

در سخنان قدما، حال به طور عام و بدون لحاظ قید یا محدودیتی مطرح شده و اجزای آن تعیین نشده است؛ هر چند در آثار متأخر بلاغی، گرایش کلی بر آن است که مراد از حال، «حال شنونده» است. چنان که صاحب «جواهر البلاغه» در تعریف کلام بلیغ گفته است: «کلام بلیغ، سخنی است که متکلم آن را به شیوه‌ای که متناسب با حال مخاطبان است، صورت بندد» (هاشمی، ۱۴۱۴: ۳۹) و همچنین گفته‌اند: «بلاغت سخن، مطابقت آن با حالی است که در آن ایراد می‌شود به شرط فصاحت و سخن با حال مطابقت نمی‌یابد مگر آنکه بر وفق عقل مخاطبان و در نظر گرفتن درجات آنها در قدرت بیان باشد» (المراغی، ۱۴۱۴: ۳۵).

در تعریف علم معانی نیز در برخی آثار بلاغی چنین آمده است: معانی، دانشی است که به یاری آن، حالات گوناگون سخن به منظور هماهنگی با اقتضای حال شنونده یا خواننده شناخته می‌شود (تجلیل، ۱۳۶۲: ۱؛ آهنی، ۱۳۶۰: ۹).

در نظریه‌های بیان‌شده در برخی دیگر از آثار بلاغی، هر چند حال و مقتضای حال به طور کلی و بدون قید به کار رفته است، در توضیح و شرح مثال‌ها، گویا فقط به حال شنونده نظر داشته‌اند. این گرایش کلی در علم معانی به محدود ساختن حال به «حال شنونده» و مسکوت گذاشتن عناصر دیگری که در وقوع سخن مؤثر است، در بررسی‌های اخیر بلاغت‌پژوهان مورد نقد واقع شده است. چنان که گفته شده است: «در بلاغت سنتی، حال خطاب که شیوه و کیفیت بیان سخن را تعیین می‌کرد، در واقع همان میزان اطلاعات مخاطب و مراتب هوشیاری و دانایی او بود. سخن به ایجاز یا اطناب، یا مساوات و به تأکید یا عدم تأکید گفتن، ناشی از همین حال مخاطب بود. بنابراین متکلم بلیغ، متکلمی بود که هم مخاطب یعنی میزان اطلاعات و هوش او را درست تشخیص دهد و هم بتواند به اقتضای آن تشخیص و مناسب با آن، با مخاطب سخن گوید» (پورنامداریان، ۱۳۸۷: ۲۰).

همچنین گفته شده که در بلاغت قدیم، بافت حاکم بر تولید متن، محدود به حال مخاطب و حال مخاطب هم محدود به میزان هوش و دانش او می‌گردید (همان). بنابراین در برداشت‌هایی که شارحان متون اولیه بلاغی و بلاغیون متأخر از کلمه‌ها حال کرده‌اند، آن را صرفاً به حال شنونده و در تعیین حال شنونده، تنها به آگاهی یا ناآگاهی او از مفاد خبر قناعت کرده‌اند (امینی، ۱۳۸۸: ۶۲-۶۳).

آنچه تا اینجا درباره محدودیت مفهوم «حال» در علم معانی گفته شد، موضوعی است که در غالب آثار بلاغی مشهود است. در نقد و بررسی‌هایی که بلاغت‌پژوهان متأخر از این موضوع به عمل آورده‌اند، دو نظر مطرح شده است که در ذیل آنها را بررسی می‌کنیم.

گسترده‌گی مفهوم حال

در نظرهای جدید، اعتقاد کلی بر آن است که دستاوردهای دانش زبان‌شناسی، این

آمادگی ذهنی را ایجاد کرده است که بپذیریم مفهوم «حال» بسیار گسترده است (امینی، ۱۳۸۸: ۶۲-۶۳) و گفته‌اند «می‌توان آن را برابر حال و هوا، چگونگی اوضاع و به عبارت دیگر، موقعیت یا آنچه در اصطلاح زبان‌شناسان «بافت» نامیده می‌شود، دانست. این موقعیت می‌تواند شامل هر عنصر دخیل در ارتباط باشد. می‌تواند شنونده، گوینده، موضوع، زبان، زمان، مکان و هر قرینه و پدیده مؤثر دیگر را در برگیرد» (همان). برخی معتقدند که این گستردگی از لابه‌لای سخنان بلاغیون متقدم و تعریف آنها از حال دریافت می‌شود: «حال چیزی است که باعث و انگیزه خصوصیت و کیفیت خاص در سخن می‌شود» (هاشمی، ۱۴۱۴: ۳۹).

در این نظریه‌ها با تأکید بر این نکته که واضعان علم معانی با ژرف‌اندیشی عالمانه و شگفت‌انگیزی در تعریف خود از «حال» و «اقتضای حال» آن را عام، کلی و بدون قید آورده و گفته‌اند سخن باید مطابق با مقتضای حال باشد، انتقاد را متوجه شارحان این آثار دانسته‌اند که با برداشت‌های نادرست، محدودیت‌هایی را برای مفهوم «حال» فرض کرده و آن را مترادف «حال شنونده» آورده‌اند. حال آنکه حال بسیار گسترده‌تر و اعم از حال شنونده بوده، بر کلیه عناصری که موقعیت ایراد سخن را به وجود می‌آورد، دلالت داشته است (امینی، ۱۳۸۸: ۶۲-۶۴). از همین‌رو از مقتضای حال به مقتضای اوضاع و احوال نیز تعبیر شده است (شمیسا، ۱۳۷۳: ۲۷).

محدودیت «مقتضای حال» به رعایت «حال مخاطب»

برخی پژوهشگران در انتقادهای خود نسبت به بلاغت قدیم و محدودیت بافت حاکم بر تولید متن به حال مخاطب و همچنین محدودیت حال مخاطب به میزان هوش و دانش او، گفته‌اند که در علم معانی نه درباره کیفیت تشخیص و ارزیابی این حال سخن می‌رود و نه درباره بافت حاکم بر قرائت متن. این وضع نشان می‌دهد که از نظر علمای بلاغت می‌بایست مشکلی در تشخیص و ارزیابی حال مخاطب از طرف متکلم در میان نباشد. ثانیاً عوامل دیگر حاکم بر تولید و قرائت متن، تأثیری در کیفیت شیوه بیان از جانب متکلم و فهم معنای متن از جانب مخاطب نداشته باشد (پورنامداریان، ۱۳۸۷: ۲۰).

عده‌ای نیز در تحلیل محدودیت «مقتضای حال» به رعایت «حال مخاطب» می‌گویند گویا تصور بیشتر بلاغیون سنتی ماست که مخاطب در جریان تعامل ارتباطی، کلاً تأثیرپذیرنده است؛ در حالی که ارتباط زبانی، امری دوسویه است و اگر هر کدام از دو سوی این ارتباط، شرایط لازم را احراز نکنند، این عمل کامل نیست. بنابراین منطقی است که رعایت مقتضای حال را از فضای محدود رعایت «مقتضای حال مخاطب» به رعایت حال خطاب یا سخن گسترش دهیم (صیادکوه، ۱۳۸۵: ۱۱۸).

نقد و بررسی

پایه‌گذاران بلاغت و علم و معانی برای بیان سخن بلیغ، حال را به عنوان معیاری جهت احتراز از خطا در ادای مقصود در نظر گرفته‌اند و با دقت در نخستین آثاری که در تدوین اصول و مبانی علم معانی نوشته شده است، درمی‌یابیم که حال و مقام بدون قید و محدودیت، به عنوان ملاکی جهت احتراز از خطا در بیان مقصود، به صورت عام به کار رفته و قابلیت آن را دارد که شامل تمام عناصری گردد که موقعیت حاکم بر سخن را به وجود می‌آورد؛ هر چند گرایش غالب در آثار بلاغی که در شرح و تلخیص متون اولیه نوشته شد و همچنین پژوهش‌های متأخر، محصور نمودن اقتضای حال، به میزان دانایی و هوش و ذکاوت مخاطبان است.

با توجه به رواج نظرهای کاربردشناختی در حیطه زبان و توجه دقیق در این رویکردها به نقش مخاطب و عوامل فرامتنی در تکوین و فهم متن، به نظر می‌آید که بلاغت اسلامی و به‌ویژه علم معانی که متکفل بررسی حالات گوناگون سخن به بایستگی کاربرد و مقتضای حال است، جنبه‌های تأثیرگذار و تعیین‌کننده در شیوه بیان و فهم متن همچون مکان و زمان، محیط پیرامون، سخن، موضوع سخن رویدادها و روابط مؤثر در نحوه عرضه سخن و روابط طرفین سخن و... را مسکوت می‌گذارد و عملاً اقتضای حال را در حالات مخاطب و میزان هوش و دانایی او محصور می‌نماید.

بر این اساس در پژوهش‌های متأخر بلاغت‌پژوهان، کوشش بر آن است که مفهوم اقتضای حال و قابلیت‌های علم معانی در تحلیل مسائل زبانی و ادبی هم‌پای نظریه‌های کاربردشناختی زبان گسترش یابد و گستره مفهومی حال از محدوده‌ای که غالب آثار

بلاغی برای آن فرض نموده‌اند، فراتر رود. درباره تطبیق مفهوم «حال» با مفاهیمی چون «بافت» در نظریه‌های جدید و توسعه دادن «حال» به تمامی عناصر بافت، نکات مهمی وجود دارد که باید در نظر گرفت.

نتیجه مقایسه و تطبیق دو مفهوم «مقتضای حال» در معانی سنتی با «بافت موقعیتی» در مطالعات زبان‌شناسی آن است که این دو مفهوم، در اهتمام به جنبه اجتماعی زبان با یکدیگر اشتراک دارند. اما با توجه به تعریفی که از حال ارائه شده است (تعریف تهنوی)، دلالت آن اخص از بافت موقعیتی دانسته شده است؛ چرا که «در ملاحظات بلاغی، توجه به مقام یا مقتضای حال، بر ایراد سخن، پیشی می‌گیرد»، زیرا سخن در قالب مقتضایش ریخته می‌شود. حال آنکه در مطالعات زبان‌شناسی، بافت موقعیتی و عناصر آن، «پس از تولید سخن» در فهم کلام مورد توجه قرار می‌گیرد و سخن جزئی از بافت به حساب می‌آید و جدا از آن نیست (صالح، بی‌تا: ۶).

برای درک بهتر این تفاوت باید گفت که مظاهر تأثیر بافت خارجی بر تعبیرات زبانی را برخی بر دو وجه دانسته‌اند: «وجه نخست از حیث ایجاد (احداث) سخن و آن امری است که به گوینده تعلق دارد و دیگری از حیث تفسیر و تأویل کلام که به مخاطب تعلق می‌گیرد» (محمد یونس علی، ۲۰۰۷: ۱۶۶).

به نظر می‌آید که در علم معانی سنتی، تأثیر حال و عناصر آن، در وجه نخست یعنی هنگام ایراد سخن مورد توجه است؛ زیرا علم معانی -چنان که پیشتر گفته شد- حاوی اصول و قواعدی است که به گوینده، شیوه بیان سخن بلیغ و موارد استعمال انواع جمله‌ها را از حیث تطابق با اقتضای حالات مختلف می‌آموزد. در حالی که در زبان‌شناسی، بافت موقعیتی، ابزاری برای توصیف معنا و فهم و تفسیر متن است.

بر این پایه، با توجه به اینکه «حال» در علم معانی، معیاری است که پیش از ایراد سخن و در جهت احتراز از خطا در بیان مراد مقصود، مورد سنجش و ارزیابی متکلم بلیغ قرار می‌گیرد، محصور نمودن عناصر حال به حال شنونده و اکتفا به ویژگی‌هایی چون هوش و دانایی او، در بیانات بلاغیون، براساس قواعدی که به کارگیری آنها در زبان، رایج و متداول است، قابل توجیه است. به این معنا که حال، مفهومی است که

گستره آن به واقع تمام عوامل مؤثر در معنای سخن را در برمی گیرد؛ اما مؤثر بودن حال پیش از ایراد سخن در علم معانی و کارکرد زیباشناختی آن در بیان سخن بلیغ، موجب محدود شدن دایره آن به برخی از عناصر برجسته در این میان (از جمله مخاطب و قدرت درک او) می شود. در ادامه، علل محدودیت مفهوم حال به دانایی مخاطب در دانش معانی به تفصیل بیان خواهد شد.

علل محدودیت مفهوم حال به دانایی مخاطب

توجه به حال پیش از ایراد سخن

در بررسی های زبان شناختی -همان گونه که پیشتر گفته شد- توجه به بافت موقعیتی و تمام عناصر آن، برای فهم و تفسیر دلالت سخن یا متن است. وقتی ما با متنی روبه رو هستیم، برای فهم کامل و منسجم از عبارات و جمله های آن، بررسی بافت حاکم بر آن متن و کندوکاو در عناصر آن، امری ضروری است و میسر؛ در حالی که در مقام ایراد سخن، توجه و تسلط آگاهانه بر تمام عناصر فرامتنی حاکم بر سخن به آسانی میسر نیست. توضیح آنکه بر اساس قواعد زبان شناسی، گویندگان زبان به جهت استفاده متداول از زبان، بسیاری از اصول ارتباطی را به طور ناخودآگاه رعایت می کنند. از جمله این اصول ارتباطی، در نظر آوردن عوامل و عناصر حاکم بر موقعیت گفت و گو در حین ایراد سخن و عرضه سخن بر اساس آن عوامل و عناصر است.

در توضیح این قاعده در زبان شناسی گفته شده که این موضوع، طبیعت تفکر انسان را نشان می دهد؛ بدین معنا که ذهن آدمی همواره تجارب سازمان یافته گذشته را که با موضوع سخن مرتبط باشد، به خدمت می گیرد و انتظار ایجاد می کند (یارمحمدی، ۱۳۸۳: ۳۲). همچنین این ویژگی مشترک در ذهن انسان ها موجب می شود که در مراودات زبانی، همواره توافق های ضمنی میان متکلم و شنونده درباره موقعیت حاکم بر گفت و گو برقرار باشد و اطلاعاتی به طور طبیعی و ناخودآگاه در لایه تحتانی تری از ارتباط زبانی

رد و بدل شوند که بازشناخت آنها در حین سخن گفتن دشوار است.

با توجه به آنچه گفته شد، اکتفای علمای علم معانی در تبیین مفهوم اقتضای حال به حال مخاطب، می‌تواند بدین دلیل باشد که تمام گویندگان زبان - که دارای توانش ارتباطی معمولی باشند - به دلیل استفاده متداول از زبان، عناصر حال از جمله زمان، مکان، اشیای پیرامون، رویدادها، موضوع سخن و... را به طور طبیعی رعایت می‌کنند؛ از این رو نیازی به آموزش مستقیم رعایت این عناصر ندارند و همچنین مقید ساختن متکلم به رعایت نکات فوق و توجه دقیق به تمام عناصر حال و رعایت اقتضای آنها در حین ایراد سخن، نه تنها او را متکلف و سردرگم می‌سازد، بلکه چنین امری میسر نیست؛ زیرا رعایت این نکات گاه با زبان درآمیخته است و هر گوینده زبانی، آنها را بدون نیاز به آموزش رعایت می‌کند. چنان که گفته شده است: «رفتارهای هنری در معانی، گاه آنچنان سرشتین است و با تاروپود سخن درآمیخته است که بازیافت و بازشناخت آنها آسان نیست و در شمار روش‌هایی است که سخنگویان به زبان نیز از آنها در گفت و شنود با دیگران بهره می‌جویند» (کزازی، ۱۳۶۸: ۲۷).

هر چند علم معانی و باب‌های مختلف آن به تمام عناصر مؤثر در وقوع سخن نمی‌پردازد، گفته شده بسیاری از کاربردهایی که در معانی مورد بحث قرار می‌گیرد، مانند آنکه جمله‌های امری را در چه معانی مختلفی می‌توان به کار برد تا بعداً به مقتضای حالات مختلف، یکی از آن‌ها را به کار بریم، یا در جمله خبری برای چه مقصودی باید گزاره را بر نهاد مقدم داشت تا در مواقع ضروری از این امکان بهره‌برداری کنیم و... بدیهی است و اهل زبان به طور طبیعی از آنها آگاه هستند و ذکر آنها در علم معانی از باب تذکار و خودآگاهی است (شمیسا، ۱۳۸۷: ۱۰۸).

بنابراین سخن آن عده از پژوهشگران که گفته‌اند محدودیت یافت حاکم بر متن به مخاطب (در علم معانی) بیانگر آن است که علمای بلاغت، عناصر و عوامل دیگر را در کیفیت شیوه بیان و فهم معنای متن بی‌تأثیر می‌دانند، صحیح نمی‌نماید.

همچنین در نقد نظر برخی از بلاغت‌پژوهان معاصر که محدودیت رعایت مقتضای حال را به حال مخاطب و خواننده، به معنای نادیده‌انگاری دوسویه بودن عمل ارتباط زبانی نزد بلاغت‌شناسان متقدم دانسته‌اند، باید گفت نمی‌توان با قطعیت چنین

اظهارنظری کرد؛ زیرا از فحوای کلام برخی از بلاغیون می‌توان دوسویه و متقابل بودن بلاغت را استنباط کرد. چنان که در «البیان و التبیین» جاحظ نقل می‌شود: «بهره‌مندی از بلاغت، این قدر کافی است که شنونده از سوء افهام گوینده و گوینده از سوء فهم شنونده به تنگ نیاید» (جاحظ، ۱۹۶۸: ۸۷).

در این سخن، بلاغت امری دوسویه و پویا میان گوینده و شنونده است و به طور طبیعی عمل فهماندن (إفهام) متکلم و عمل فهم از سوی شنونده، بر اساس اصول ارتباطی باید از نقطه مشترک و مورد توافقی میان آن دو آغاز شود، مانند زبان مشترک، زمینه‌های قبلی، باورهای مشترک، چگونگی رابطه گوینده و شنونده و... به نظر می‌آید بلاغیون متقدم، این نقطه مشترک میان گوینده و شنونده یا نویسنده و خواننده را - که به طور قطع اثر تعیین‌کننده‌ای در شیوه بیان سخن و فهم معنای آن دارد - به دلایلی که ذکر شد، از جمله بدیهی و طبیعی بودن رعایت این امور در حین سخن گفتن و فهم سخن و کارکرد زیباشناختی حال نزد آنان، مسکوت گذارده‌اند.

کارکرد زیباشناختی حال

مقتضای حال در علم معانی، معیاری برای بلاغت و رسایی معنای سخن به شمار می‌رود، نه توصیف و تحلیل معنای آن؛ چنان که در زبان‌شناسی چنین است. درباره رویکرد خاص و متفاوت بلاغیون به مفهوم اقتضای حال می‌توان گفت هر چند بلاغیون در پژوهش‌های زبانی خود به مسئله مهم «مقام» دست یافته‌اند، آنان در بررسی این مفهوم، آن را به روش و طریقت خاص خود تطبیق داده‌اند؛ به این معنا که توجهشان به مقام در جهت تشخیص صحت و خطای سخن (احتراز از خطا) یا زیبایی سخن و عدم آن است. از این رو رویکرد آنها به مقام یا مقتضای حال، رویکردی معیاری است، نه توصیفی (صالح، بی تا: ۹). به این معنا که مقام در علوم بلاغت، ملاک و معیاری (زیباشناسانه) است که با مراعات آن، سخن بلیغ و با عدم مراعاتش، سخن غیر بلیغ شناخته می‌شود (همان: ۱۰). این نگاه دانشمندان علم معانی به حال، به عنوان معیاری زیباشناختی، موجب تفاوت کارکرد این مفهوم در علم معانی با دانش‌های زبان‌شناسی می‌شود.

درباره محدود ساختن حال مخاطب به میزان هوش و دانایی او در اغلب آثار بلاغی می‌توان به این نکته اشاره کرد که در بلاغت، سخن از شگردها و ترفندهای کلام بلیغ و

ادبی است. از این رو در تبیین ویژگی‌های مخاطبان، خصوصیات و شرایط لازم در فهم سخن «بلیغ» و «ادبی» را متذکر می‌شود و از دیگر شرایط فهم سخن که عامه مردم در محاورات روزانه و معمولی خود به کار می‌گیرند، سخنی نمی‌گوید.

شاید انتظاری چنین از علم معانی - که تمام شرایط لازم در فهم و زبان را در برداشته باشد - به جهت نقیصه‌ای در علم معانی سنتی باشد و آن «عدم تفکیک حوزه زبان از ادبیات» است (اکبری بیرق و هدایتی، ۱۳۸۹: ۳). توضیح آنکه زبان در نقش ادبی فقط باید به جنبه‌های زیباشناختی توجه کند؛ اما علمای بلاغت به‌ویژه در بخش معانی به دلیل عدم تطفن به این موضوع، حوزه زبان و ادب را خلط کرده و این فن را انباشته از مسائلی کردند که ارتباطی به هنر و ادبیات ندارد (همان).

در توضیح بیشتر این مسئله باید به تاریخچه علم معانی و تصریح برخی از محققان علوم بلاغی به تأثیرپذیری آن از آیین سخنوری یونان توجه کرد. توضیح آنکه آیین سخنوری و خطابه ابتدا در یونان عصر باستان رواج پیدا کرد و با آثار دانشمندان بزرگی چون افلاطون و ارسطو، سیر کمالی خود را پیمود. یونانیان در دادگاه‌ها برای غلبه بر قاضی و حریف و اقناع طرف مقابل، متوسل به خطابه و سخنوری می‌شدند. این رونق سبب شد مبادی این فن به طور مستقل و به روشی دقیق در آثار برخی عرضه شود (طاهری، ۱۳۸۲: ۸۴).

افلاطون در «گرگیاس» و ارسطو در «ریطوریکا»، مهم‌ترین نکته را در فن خطابه، توجه سخنور به روحیات و حالات شنونده و اقناع و ترغیب او دانسته‌اند (همان). برخی بر این باورند که این همان مطلبی است که در عصر عباسی، در علم معانی به صورت سخن گفتن به مقتضای حال مخاطب مطرح شد (شمیسا، ۱۳۸۷: ۱۰۳). همزمان با اخذ فلسفه یونان، آیین سخنوری و خطابه نیز به جهان اسلام راه یافت و بی‌تردید علم معانی که در اسلام علم مستقلی به حساب می‌آید، متأثر از قوانین و اصول خطابه و آیین سخنوری یونان است و مسلمانان در تدوین معانی از آن بهره‌ها جستند و به احتمال قریب به یقین «به اقتضای حال سخن گفتن» دگرگون شده یا تعبیری از «سخن مؤثر گفتن» خطابه یونان است (طاهری، ۱۳۸۲: ۸۵).

به زعم برخی از پژوهشگران، تعجیل علمای پیشین مسلمان در اخذ و اقتباس علوم از جمله اصول دانش معانی، موجب شده است که در تدوین علوم بلاغی کمتر تأمل کنند و همین مسئله سبب بروز مشکلات متعددی در علم معانی شد. آنان بدون توجه به اینکه اقتضای حال صرفاً خاص سخنوری است و برای کاربرد اصول آن در ادبیات، ترفندها و تغییراتی خاص لازم است، این اصول را به عرصه ادب کشاندند و شاید برای جبران بعضی عدم تطابق‌های اصول آیین سخنوری با ادب باشد که اقتضای حال گوینده و اقتضای موضوع را بدان افزودند (همان).

با توجه به آنچه گفته شد، یکی از مشکلات علم معانی، عدم تفکیک بین مخاطبان خطابه و مخاطبان متون ادبی است که دو حوزه جدا از هم هستند و رعایت اقتضای حال در آنها با هم متفاوت است. همین اثرپذیری از اصول فن خطابه در یونان می‌تواند دلیلی برای محدودیت «حال» در علم معانی سنتی به حال شنونده باشد؛ چه آنکه در خطابه و سخنرانی، به جهت موقعیت شفاهی سخن و حضور مخاطب در طی سخن و همچنین جنبه اقناعی سخن خطیب و سخنران در شیوه بیان خود از حالات مخاطب، پرسش‌ها و عکس‌العمل او به سخنانش، شیوه سخن گفتن خود را سامان می‌دهد. از این‌رو در فن خطابه، مخاطب نقش تعیین‌کننده و مهمی دارد. تصور می‌رود اهمیت یافتن مخاطب در میان عناصر حال و محدود ساختن رعایت اقتضای حال به مخاطب در غالب آثار بلاغی از تأثیرات خطابه یونان بر علم معانی است.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار به نظرهای بلاغیون متقدم در تعریف علم معانی و به‌ویژه موضوع عمده آن، اقتضای حال پرداخته شد و پس از آن، وظیفه علم معانی، تعیین معنای مجازی و اغراض ثانوی کلام به کمک دو اصل اساسی بیان و جوب مطابقت کلام با مقتضای حال شنوندگان و معانی ضمنی سخن به کمک قرائن دانسته شد. بر این اساس و با توجه به نقش عمده «اقتضای حال» در علم معانی، این موضوع و گستره مفهومی آن مورد بررسی قرار گرفت.

بررسی این موضوع در پژوهش‌های پیشین به شکل‌گیری دو نظر در این‌باره منجر شد که یکی گستردگی و عام بودن مفهوم حال و ظرفیت و امکان آن برای طرح در کنار مفاهیمی همچون بافت و دیگری محدودیت مفهوم اقتضای حال به حال مخاطب و بی‌توجهی بلاغیون متقدم به عوامل دیگر حاکم بر تولید و قرائت متن است. عواملی چون توجه به مقتضای حال به عنوان معیاری در احتراز از خطا پیش از ایراد سخن، کارکرد بلاغی و زیباشناسی حال و تأثیرپذیری علم معانی از فضای شفاهی فن خطابه در توجه به مخاطب موجب شده است رویکرد علم معانی به اقتضای حال متفاوت و محدودتر از رویکرد زبان‌شناسان به بافت باشد. این موضوعی است که در پژوهش‌های متناظر و تطبیق مفهوم اقتضای حال و بافت باید مورد دقت محققان قرار گیرد. با وجود مسائلی که علم معانی با آن مواجه است، اقتضای حال مفهومی است که قابلیت آن را دارد که مانند بافت موقعیتی، تمام عناصر حاکم بر سخن را شامل گردد. آموزه‌های جدید زبان‌شناسی با امکانات و افق‌های وسیع آن می‌تواند ظرفیت‌های بنیادین و بالقوه علم معانی را در تحلیل آثار ادبی و درک زیباشناختی آنها، فعلیت بخشد.

منابع

- آهني، غلامحسين (۱۳۶۰) معانی بیان، چاپ دوم، تهران، بنیاد قرآن.
- اکبری بیرق، حسن و روجا هدایتی (۱۳۸۹) «علم معانی سنتی در بوته نقد»، مطالعات زبانی بلاغی، شماره ۱، صص ۹-۲۲.
- امینی، محمدرضا (۱۳۸۸) «بازنگری مبانی علم معانی و نقد برداشت‌های رایج آن»، پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، شماره ۳، صص ۵۹-۷۵.
- ایچیسون، جین (۱۳۸۰) مبانی زبان‌شناسی، ترجمه محمد فائز، چاپ دوم، نگاه، تهران.
- بلحیب، رشید (بی‌تا) «أثر عناصر غیر اللغویه فی صیغه المعنی»، مغرب، مکتبه الشامله.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۷) «بلاغت مخاطب و گفت‌وگوی با متن»، فصلنامه نقد ادبی، سال اول، شماره اول، صص ۱۱-۳۷.
- تجلیل، جلیل (۱۳۶۲) معانی و بیان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- تهانوی (۱۹۹۶) کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، تحقیق علی دحروج، بیروت، بی‌نا.
- جاحظ، اَبی عثمان عمر بن بحر (۱۹۶۸) البیان و التبیان، بیروت، دار الاحیاء.
- حسان، تمام (۱۹۹۴) اللغه العربیه معناها و مبناها، دارالبیضاء، دارالثقافه.
- رجایی، محمدخلیل (۱۳۷۹) معالم البلاغه، چاپ پنجم، شیراز، مرکز دانشگاه شیراز.
- رسولی، حجت (۱۳۸۷) «حال و مقام در دانش بلاغت»، پژوهشنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۲۶، صص ۱۱۵-۱۲۷.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۳) معانی، تهران، میترا.
- (۱۳۸۷) بیان و معانی، چاپ سوم، تهران، میترا.
- صالح، محمد سالم (بی‌تا) «أصول النظرية السياقية الحديثة عند علماء العربية»، قابل دسترسی در پایگاه اینترنتی: <http://www.kau.edu.sa/Files/372/Researches>
- صالحی، فاطمه (۱۳۸۶)، «علم معانی و دستور نقش‌گرای هلیدی»، کتاب ماه ادبیات، شماره ۱۲۲، صص ۳۲-۴۱.
- صلح‌جو، علی (۱۳۷۷) گفتمان و ترجمه، تهران، مرکز.
- صیادکوه، اکبر (۱۳۸۵) «جایگاه رعایت مقتضای حال و مخاطب در نظریه‌های ادبی سنتی و نوین»، مجله علوم اجتماعی دانشگاه شیراز، دوره بیست و پنجم، شماره سوم، صص ۱۱۸-۱۳۲.
- طاهری، حمید (۱۳۸۲) «مروری بر اقتضای حال»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۶۵، صص ۸۴-۸۷.
- عتیق، عبدالعزیز (۱۴۱۷ هـ.ق) علم المعانی، قاهره، دار الأفق العربیه.
- عسکری، اَبی‌هلال حسن بن عبدالله (۱۴۱۹ هـ.ق) الصناعتین الكتابه و الشعر، تحقیق محمدعلی البجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، المکتبه العصریه.

فخامزاده، پروانه (۱۳۷۹) «هرمنوتیک، معانی و بیان، سخن کاوی»، مجموعه مقالات دانشگاه علامه طباطبایی، شماره ۹۱، صص ۵۶۳-۵۹۲.

قزوینی، جلال‌الدین محمد بن عبدالرحمن (۲۰۰۰) الايضاح، بیروت، دار و مکتبه الهلال.

کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۶۸) زیباشناسی سخن پارسی (بیان)، تهران، مرکز.

لطفی‌پور ساعدی، کاظم (۱۳۷۱) «درآمدی به سخن کاوی»، مجله زبان‌شناسی، سال نهم، شماره اول، صص ۹-۳۹.

محمد یونس علی، محمد (۲۰۰۷) المعنی و ظلال المعنی، چاپ دوم، بیروت، دارالمدار الإسلامي.

المراغی، احمد مصطفی (۱۴۱۴) علوم البلاغه، چاپ سوم، بیروت، دارالکتب العلمیه.

هاشمی، احمد (۱۴۱۴) جواهر البلاغه، بیروت، دارالفکر للطباعة و الو التوزیع.

یارمحمدی، لطف‌الله (۱۳۸۳) گفتمان‌شناسی رایج و انتقادی، تهران، هرمس.

